



درس تفسیر سوره مبارکه فتح - جلسه ۷

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ (۱۸) وَمَعَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا (۱۹) وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَعَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا (۲۰) وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا (۲۱) وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا (۲۲) سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (۲۳) وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَאَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (۲۴) هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَنْبَلِّغَ مُحِلُّهُ وَلَوْ لَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوُّوهُمْ فَتَضَيِّبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (۲۵) ﴿

مقصود از فتح مبین و قریب و مطلق

سوره مبارکه «فتح»، جریان فتح مبین را بیان می‌کند؛ فتح مبین در کنار فتح قریب و در کنار فتح مطلق است.

این سوره، فتح مبین را به صورت صریح بیان کرده است: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾^۱ فتح قریب را هم ضمناً

۱. سوره فتح، آیه ۱.

اشاره کرده و فتح مطلق را هم وعده داده است. فتح مُبین در جریان «صلح حُدیبیه»^۱ اتفاق افتاد؛ فتح قریب بعد از فتح مُبین در جریان فتح خیبر رخ داد؛ فتح مطلق بعد از جریان فتح خیبر در فتح مکه رخ داد که حجاز و «جزیره العرب» امن شد و همه دشمنان اسلحه را به زمین گذاشتند؛ لذا فرمود: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ * وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ اسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا﴾^۲ که آن دیگر فتح مطلق است. در جریان فتح مُبین که اینها آمدند تا سرزمین «حُدیبیه» و مشرکان، مانع ورود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شدند، مذاکراتی هم اتفاق افتاد که بنا شد فعلاً برگردند مدینه و سال بعد وارد بشوند؛ همین طور هم شده و این به صورت یک فتح تلقی شد.

تفاوت نگاه توحیدی مشرک با منافق

یکی دو سؤال مربوط به مسائل قبل بود که بیان می شود؛ در آیه ای که فرمود منافقین - آیه پانزده - ﴿لَا يَقْفَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾، غی شود گفت منافقین مثل مشرکین هستند که گاهی در مدّت عمر به یاد خدا هستند؛ نظیر مشرکینی که ﴿فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾^۳ چون مشرک خدا را قبول داشت که ﴿وَلَكِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾^۴، منتها در ربوبیت مشرک بود نه در خالقیت، وقتی ضرورت پیش آمد ﴿دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾. اما منافق اصلاً خدا را قبول ندارد، حتی این گروه که ﴿فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾^۵

۱. صلح حُدیبیه، پیمان صلحی بود که در سال ششم هجری بین پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مشرکان مکه، در منطقه حُدیبیه امضا شد و در سوره فتح به آن اشاره شده است. مسلمانان که برای به جا آوردن مناسک حج عمره رهسپار مکه شده بودند با ممانعت مشرکین قریش مواجه شدند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تصمیم گرفت شخصی را به سوی قریش بفرستد تا مذاکره کند، پس از عزیمت فرستاده و شایعه خبر قتل وی، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مسلمانان را به پیمانی معروف به بیعت رضوان فراخواند، پس از مذاکراتی بین طرفین سرانجام پیمان صلح حُدیبیه بسته شد.

۲. سوره نصر، آیات ۱-۳.

۳. سوره عنکبوت، آیه ۶۵.

۴. سوره لقمان، آیه ۲۵.

۵. سوره نساء، آیه ۱۴۵.

هستند وارد جهنم هم که بشوند، آن جا هم به مالک می گویند: ﴿يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ﴾^۱ از بس لجوج هستند،

آن جا هم به یاد خدا نیستند. بنابراین منافقی که کافر مطلق است ﴿وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾^۲ یا ﴿لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا

قَلِيلًا﴾، یعنی آنچه مسائل ماده به دنیا برمی گردد را معتقدند، ماورای دنیا و ماده را «بالقول المطلق» منکر هستند.

پرسش: آیا به طور صریح وجود دارد که منافقین خدا را قبول ندارند؟

پاسخ: فرمود منافق خدا را اصلاً قبول ندارد، می گویند: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَعْطَتْ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ﴾^۳ چه

بگویند و چه نگویند برای ما یکسان است، اینها افسانه است و اساطیر اولین است، این نه به طور قلیل و نه به

طور کثیر اصلاً به یاد خدا نیست! وقتی انکار محض است، چگونه به یاد خدا باشد؟! لذا به ذات مقدس

پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود چه استغفار بکنی و چه نکنی، ﴿إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً﴾^۴ خدا اینها را

غمی آمرزد! برای اینکه اینها نه تنها در ربوبیت مشرک هستند، بلکه اصلاً ملحد محض بودند!

چگونگی تحقق نفخ صور اول برای آخرین گروه انسان

در جریان نفخه صور آن جا چون سخن از تاریخ و زمان و زمین و اینها نیست، غمی شود گفت بعضی ها به نفخه

اول غمی رسند و در نفخه دوم هستند؛ حالا چگونه اینهایی که در آخر می میرند وارد نفخه اول می شوند و بعد وارد

نفخه دوم، آن در بحث ﴿ثُمَّ نُفِخُ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ﴾^۵ که مقداری از اینها مبسوط آن بحث شد، ممکن

است برخی از اینها هم بعداً بیاید حل می شود؛ ولی هیچ کس نیست که این دو نفخه صور را نداشته باشد.

پرسش: در ارتباط با پرسش قبلی اینکه صور اول برای اماته آخرین گروهی هستند که ...

۱. سوره زخرف، آیه ۷۷.

۲. سوره نساء، آیه ۱۴۲.

۳. سوره شعراء، آیه ۱۳۶.

۴. سوره توبه، آیه ۸۰.

۵. سوره زمر، آیه ۶۸.

پاسخ: بله، آن دیگر سخن از تاریخ نیست که ما بگوییم این آخرین تاریخ است که این شخص وارد شده، چون نفخه صور الآن هم هست! آنهایی که می‌گویند ماسوای خدا همه فانی هستند، الآن آن نشئه را می‌بینند! اینکه می‌گوییم الآن آن نشئه را می‌بینند، معلوم می‌شود که نه تاریخ شمسی دارند، نه تاریخ قمری دارند و نه تاریخ میلادی دارند، آن صحنه از زمان و زمین بیرون! وقتی از زمان و زمین بیرون شد، نمی‌شود گفت اول و دوم و ثانی و تاریخ و قمری و شمسی و امثال آنها.

تفاوت تفسیر ظاهری و باطنی آیه ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾

مطلب اساسی این است که ما یک وقت آیات قرآن را برابر همین ظواهر معنا می‌کنیم ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾^۱ حق است، برای اینکه رسول «بما ائنه رسول» مطلبی را جز از ذات اقدس الهی نقل نمی‌کند! اما یک وقت براساس «قرب نوافل»^۲ معنا می‌کنیم که «كُنْتُ سَمْعَهُ ... بَصَرَهُ ... لِسَانَهُ ... يَدَهُ»^۳ اگر وجود مبارک حضرت براساس ﴿دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾^۴ که ضمیر به حضرت برگردد، ما آن نشئه را ملاحظه کنیم و آیات را معنا کنیم، ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ به یک سبک دیگری تفسیر می‌شود؛ در زمین که ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾^۵ به زمین آمد و زمینی شد، ما بگوییم رسول «بما ائنه رسول» جز پیام مُرسِل را نمی‌رساند، اگر طبق آن ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ را معنا کنیم خیلی فرق می‌کند، این هم یک معنای دیگری است؛ هر دو هم

۱. سوره نساء، آیه ۸۰.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۳۵۲: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَرَصَدَ لِمُحَارَبَتِي وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أَحِبُّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يُنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَنْطِقُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أَجَبْتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ وَمَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدَّدِي عَنْ مَوْتِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَآكْرَهُ مَسَاءَتَهُ».

۳. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۳۵۲.

۴. سوره نجم، آیات ۸ و ۹.

۵. سوره قدر، آیه ۱.

حق است؛ اما آنکه در مقام قُرب است براساس «قُرب نوافل» معنا می‌شود و اینکه ما در محضر آن هستیم زمینی معنا می‌شود.

تبیین مقابل داشتن صفات فعل خدای سبحان

در جریان رضای الهی، رضا صفت فعل خداست و هر صفتی که مقابل دارد، صفت فعل است و صفتی که مقابل ندارد مگر عدم، آن صفت، صفت ذات است. در صفت فعل، خدای سبحان به هر دو وصف موصوف می‌شود؛ مثل رضا و غضب، اراده و کراهت، قبض و بسط و مانند آن؛ گاهی قبض است و گاهی بسط، گاهی رضاست و گاهی کراهت، گاهی اراده است، گاهی محبت است و گاهی عداوت، اینها اوصاف گوناگونی است؛ خدا نسبت به فلان شخص یا فلان وصف محبت دارد و اراده دارد یا نسبت به این شخص عداوت دارد و کراهت دارد و مانند آن. اینها صفات فعل است نه صفت ذات، چون اگر صفت ذات بود، ذات نامتناهی است و با همه هست که فعل آن هم باید نامتناهی باشد و با همه، در حالی که رضا گاهی هست و گاهی نیست، غضب گاهی هست و گاهی نیست.

عدم انتزاع صفات فعل خدای سبحان از ذات او

مطلب دیگر این است که چون اینها اوصاف فعل هستند، از فعل خدا انتزاع می‌شود نه از ذات خدا؛ لذا در بیانات نورانی حضرت سیدالشهداء در آن دعای عرفه این است که خدایا! رضای تو سببی از خود تو ندارد، چه رسد به اینکه ما سبب رضای تو بشویم!^۱ افراد عادی رضای آنها مسبب از اوصاف درونی آنهاست؛ کاری نسبت به آنها می‌شود، آنها خوشحال می‌شوند که مشکلشان حل شد، آن وقت راضی می‌شوند یا کاری نسبت به آنها می‌شود که آنها نگران و متأثر هستند و رضایتشان سلب می‌شود، این رضایت و غضب، محصول آن انفعالات

۱. إقبال الأعمال (ط - القدیمة)؛ ج، ص ۳۴۹: «إِلَهِی تَقَدَّسَ رِضَاكَ أَنْ تُكُونَ لَهُ عِلَّةٌ مِنْكَ فَكَيْفَ يَكُونُ لَهُ عِلَّةٌ مِنِّي».

درونی خود انسان است؛ ذات اقدس الهی منزّه از آن است که چیزی از خارج در او اثر بگذارد و او بشود راضی یا بشود غضبان، بنابراین اینها جزء اوصاف فعلی خداست.

وجه نامگذاری بیعت مسلمانان با پیامبر در حدیبیه به شجره و رضوان

در جریان «صلح حدیبیه» که زمینه نبرد بود، وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از مسلمانان بیعت گرفت، گرچه عملی نشد؛ اما اینها بیعت کردند؛ هر چه را که حضرت دستور داد، اگر مبارزه بود که مبارزه و اگر نبود که برگردند. اینها کاملاً مرتّب آمدند با پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بیعت کردند، حضرت هم زیر یک درخت نشسته و اینها آمدند بیعت کردند و چون این جریان «تحت الشجره» بود، این به «بیعة الشجره» معروف شد و چون ذات اقدس الهی فرمود: ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾^۱، این به «بیعت رضوان» معروف شد و مانند آن. آن «شجره» را برخی ها نگه داشتند و تبرکاً کنار آن نماز می خواندند، بعضی آمدند برای اینکه سخن از وُثْن و صنم نشود درخت را قطع کردند، بعد در زمان عباسی ها آن را مجدد ساختند که بعد خراب شد، همچنین آن قسمت «تحت الشجره» عناوین فراوانی را هم به همراه داشت.

خاص بودن پرداختن قرآن به جریان بیعت و اخبار از انزال سکینه

فرمود: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ آن «شجره». این از موارد خاصی است که قرآن کریم به این خصیصه هم پرداخت، وگرنه قرآن کریم به خصیصه ها کمتر توجه دارد. تحلیلی که خدا می فرماید این است که ما از قلب شما باخبر بودیم که واقعاً مؤمن هستید و می خواهید دین را یاری کنید؛ لذا چون از قلب شما باخبر بودیم، سکینت و آرامش را به قلب شما دادیم که هیچ هراسی از دشمن نداشتید ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ

۱. سوره توبه، آیه ۱۰۰.

الْمُؤْمِنِينَ لِيَزِدُوا إِيمَانًا»^۱ این انزال سکینه برای همین است؛ چه اینکه رعب و هراس را در دل‌های دشمنان القا می‌کند که ﴿قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ﴾^۲ اینها «مقذوف الرعب» هستند و پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) «منصور بالرعب» است که این هم از تصرف خدا در دل‌های آنهاست.

یک بیان نورانی حضرت امیر در نهج‌البلاغه دارد که ما در اوایل امر مأمور به جهاد بودیم؛ ما جهاد می‌کردیم، کشته می‌دادیم، شهید می‌دادیم و اسیر می‌دادیم، آنها هم کشته می‌دادند و اسیر می‌دادند تا اینکه ذات اقدس الهی ما را در این امتحان آزمود و روشن شد که ما حق هستیم، از آن به بعد «نصر» و یاری و پیروزی را نصیب ما کرد؛ این در بیانات نورانی حضرت در نهج‌البلاغه هست که ما با آنها مثل دو قوش جنگی مبارزه می‌کردیم تا اینکه امتحان دادیم، وقتی معلوم شد «نصر» با ماست «وَأَنْزَلَ عَلَيْنَا النُّصْرَ»^۳ این جا هم همین‌طور است.

پرسش: سوال اساسی این است که آن دو نفر هم «تحت الشجره» بودند و خداوند هم رضایت خود را از آنها اعلام کرده، چرا شما مخالفت می‌کنید؟

پاسخ: خدای سبحان فرمود: ﴿فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ﴾، این ﴿فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ﴾ نسبت به بعضی‌ها یک نحوه دیگر بود و نسبت به مؤمنین طور دیگر بود! این‌طور نبود که قلوب همه یکسان باشد! در بعضی از موارد فرمود که اینها تخلف کردند و در بعضی از موارد فرمود اینها ادامه راه ندادند، این‌طور نیست که از تک‌تک اینها ذات اقدس الهی به طور مطلق راضی باشد! در خیلی از موارد هم داریم که خدا از مؤمنین راضی است، بعد معلوم شد که در

۱. سوره فتح، آیه ۴.

۲. سوره حشر، آیه ۲.

۳. نهج‌البلاغه (للسبحی صالح)، خطبه ۵۶: «وَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَقْتُلُ آبَاءَنَا وَأَبْنَاءَنَا وَإِخْوَانَنَا وَأَعْمَامَنَا مَا يَزِيدُنَا ذَلِكَ إِلَّا إِيمَانًا وَتُسْلِيمًا وَمُضِيًّا عَلَى اللَّقَمِ وَصَبْرًا عَلَى مَضَضِ الْأَلَمِ وَجِدًّا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ وَلَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ مِنَّا وَالْآخَرُ مِنْ عَدُوِّنَا يَتَصَاوَلَانِ تَصَاوُلَ الْفَحْلَيْنِ يَتَخَالَسَانِ أَنْفُسَهُمَا أَتَاهُمَا يَسْقَى صَاحِبُهُ كَأْسَ الْمُنُونِ فَمَرَّةً لَنَا مِنْ عَدُوِّنَا وَمَرَّةً لِعَدُوِّنَا فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بِعَدُوِّنَا الْكِبْتَ وَأَنْزَلَ عَلَيْنَا النُّصْرَ حَتَّى اسْتَقَرَّ الْإِسْلَامُ مُلْقِيًا جِرَانَهُ وَتَتَبَوُّنَا أَوْطَانَهُ وَتَعْمُرِي لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ وَلَا اخْضَرَّ لِلْإِيمَانِ عُودٌ وَإِنَّمَا اللَّهُ لَتَحْتَلِبُنَهَا دِمَاءً وَتَشْبَعُنَهَا نَدْمًا».

بین اینها افراد فاسد هم هستند یا در بین اینها افراد مرتد هم هستند؛ در فتح مکه هم همین طور بود! این طور نیست که اگر یک کلی شد یا جمعی شد، تخصیص پذیر و تغییر پذیر نباشد.

ثمره بیعت با پیامبر با توجه به منصوب بودن او

پرسش: پیامبر که منصوب از طرف خداست، بیعت ما چه تأثیری دارد؟

پاسخ: پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) منصوب است و آنها هم باید با پیغمبر بیعت کنند! چه تأثیری دارد یعنی چه؟

﴿فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ﴾ این «فاء»، «فاء» تفریع بر رضایت نیست، گاهی سبب بر مسبب عطف می شود! چون اول ذات اقدس الهی اینها را آزمود، علم پیدا کرد که اینها «طاهر القلب» و «طیب القلب» هستند ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾^۱ و این علم را هم مستحضرید که علم فعلی حق است، نه علم ذاتی؛ علم فعلی، تابع معلوم است و علم ذاتی، متبوع معلوم است؛ ذات اقدس الهی در مقام ذات، علم دارد که فلان گروه با اراده و اختیار خود آن راه را می روند و در خارج هم همین طور واقع می شود، چه اینکه به کار خودش هم علم دارد. آن سخن فخر رازی که می گفت چون خدا علم دارد که فلان کس معصیت می کند، پس معصیت، ضروری است،^۲ با نقد مرحوم خواجه طوسی^۳ حل شده بود. این جا هم فرمود: ﴿فَعَلِمَ﴾، پس این «فاء»، نشانه فرع بودن علم بر رضا نیست، بلکه رضا فرع بر علم است.

آرامش مسلمانان و فتح آنان در خیر ثمره بیعت آنان در حدیبیه

۱. سوره مائده، آیه ۱۱۹.

۲. مفاتیح الغیب، ج ۲۷، ص ۴۸۶: «أن قضاء الله بالسعادة والشقاوة لازم لا يمكن تغييره فقالوا إنه تعالى أخبر أنه حقت كلمة العذاب عليهم و ذلك يدل على أنهم لا قدرة لهم على الإيمان لأنهم لو تمكنوا منه لتمكنوا من إبطال هذه الكلمة الحققة و لتمكنوا من إبطال علم الله و حكمته ضرورة أن المتمكن من الشيء يجب كونه متمكناً من كل ما هو من لوازمه و لأنهم لو آمنوا لوجب عليهم أن يؤمنوا بهذه الآية فحينئذ كانوا قد آمنوا بأنهم لا يؤمنون أبداً و ذلك تكليف ما لا يطاق و قرأ نافع و ابن عامر حقت كلمات ربك على الجمع و الباقيون على الواحد».

۳. كشف المراد، ۶۸: «العلم تابع..» و مقصود این است که در مقام حکایت و سنجش، اصالت از آن معلوم و علم همواره تابع معلوم خود است، از این رو ممکن نیست که در آن تأثیر گذارد، بلکه از آن اثر می پذیرد، بدین معنی که تمام خصوصیات معلوم را منعکس می کند، بدون آن که خود باعث ایجاد خصوصیتی در آن شود.

﴿فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ که جریان فتح خیبر است؛ این ثواب آنهاست! ثواب، اختصاصی

به مسئله آخرت ندارد، اصل آن هم از «ثوب» است، پارچه‌ای که انسان از آن استفاده می‌کند و در بر می‌کند، اگر بدوزد که می‌شود «قمیص»، اگر ندوزد و همین پارچه مطلق باشد می‌گویند «ثوب». این پارچه، خلعت و جامه را ذات اقدس الهی به برکت استقامت و استواری مردم بیعت کننده «تحت الشجره» به آنها داد، بیعت را هم قبلاً ملاحظه فرمودید؛ یعنی فروختند و بیع کردند، جان و مالشان را به دین فروختند. در جریان «صلح حدیبیه» آنها پیروز شدند، برای اینکه آنها تقریباً وارد سرزمین دشمن شدند! بخشی از زمین «حدیبیه» در «أرض» حَرَم هست، آنها تقریباً وارد خاک دشمن شدند و سالم وارد شدند و سالم هم برگشتند، با اینکه آنها چند برابر بودند و اگر حمله می‌کردند به حسب ظاهر پیروز می‌شدند، برای اینکه آنها در خاک آنها آمدند و جمعیتشان هم کم بود، با اسلحه و نیروی تجهیز رسمی هم نیامده بودند، آنها هم که خون‌آشام بودند شکست‌های بدر و خیبر را هم چشیده بودند. فرمود مَغَانِمِ فراوانی هم در جریان «صلح حدیبیه» که یک نحوه غنیمت است نصیب شما شده که پیروزمندانه و با تعهد برگشتید و هم فتح قریب، چون برگشتید و آمدید جریان فتح خیبر نصیب شما شد که هم آن‌جا را گشودید و هم غنیمت بردید!

عَلَّتْ عَدَمَ نَامِگْذَارِی پِیروزی مسلمانان در بدر و خندق به فتح

قبلاً هم ملاحظه فرمودید که هر پیروزی فتح نیست؛ در جریان جنگ بدر پیروز شدند؛ اما نمی‌گویند فتح کردند! در جریان جنگ خندق پیروز شدند، اما نمی‌گویند فتح کردند! فتح آن است که انسان برود سرزمینی را بگشاید، گشوده بشود و وارد آن بشود، وگرنه صرف پیروزی فتح نیست. جریان فتح مبین فتح است، جریان خیبر فتح است، جریان مکه فتح است؛ اما جریان بدر فتح نیست یا جریان خندق فتح نیست. فرمود این «مغانم کثیره»

برای «هوازن»^۱ برای «تقیف»^۲ این قبایلی که اعرابی بودند ﴿الْأَعْرَابُ أَشَدُّ﴾^۳ را شما فتح کردید و غنیمت بردید. ﴿وَعَدَكُمْ اللَّهُ مَعَانِمَ كَثِيرَةً﴾ چه در اطراف مکه و مدینه و چه در منطقه‌های دوردست، بعضی کوتاه‌مدت و بعضی بلندمدت ﴿تَأْخُذُوهَا فَعَجَلَ لَكُمْ هَذِهِ﴾، این جریان فتح خیبر را یک فتح و پیروزی نقد بود که به شما داد و در جریان «صلح حدیبیه» هم ﴿كَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ﴾، اینها مسلح و چند برابر شما بودند، شما در خاک اینها آمدید و اینها می‌توانستند همه شما را از بین ببرند، ما نگذاشتیم اینها بیایند! دست اینها را ما بستیم و «کَفَّ» کردیم، چون انسان وقتی بخواهد چیزی را دفع کند با کَف دفع کند، می‌گویند «كَفَّهُ» یعنی با کَف دست جلوی او را گرفته است «مکفوف» یعنی با کَف دست رد شدند، به سینه اینها زدند و اینها را رد کردند؛ خدا با آن دست بی‌دستی خود که ﴿فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾^۴ هست، «کَفَّ» خدا و دست بی‌دستی خدا خورد به سینه این دشمنان و اینها را سر جای خودشان نشانده است.

پرسش: در جریان جنگ خندق که بالاتر از این بود چرا فتح نمی‌گوییم؟

پاسخ: آن‌جا که کشورگشایی نبود! یک وقت فتح به معنای این است که فاتح شدیم یعنی پیروز شدیم، آن‌جا فتح به معنی پیروزی است؛ اما فتح این است که انسان برود جایی را بگشاید و برود داخل! در جریان بدر این‌طور نبود! در جریان خندق این‌طور نبود! درست است که در جریان خندق آن احادیث وارد شده است،^۵ اما در جریان فتح خیبر وارد آن قلعه شدند و غنیمت هم بردند، گشودند و وارد شدند! در جریان فتح مکه است -

۱. هوازن نام قبیله‌ای از طایفه قیس عیلان از تبار عدنانیان بود. این قبیله تیره‌های فراوانی داشت که بنی سعد بن بکر، بنی معاویه بن بکر و بنی منبه بن بکر از مشهورترین آنان به شمار می‌آمدند. آنان در منطقه نجد نزدیک مین سکونت داشتند و حنین از سرزمین‌های مهم‌شان بود. آنان مردمی بت‌پرست بودند؛ مهم‌ترین بت‌شان «جهار» بود که در بازار عکاظ قرار داشت.

۲. تقیف از قبایل مشهور و نیرومند و پرجمعیت عرب بود که مردمش در طائف و اطرافش سکونت داشتند. این قبیله دو طایفه مهم «احلاف» و «بنی مالک» داشت که جنگ‌ها و نبردهای داخلی بسیاری بین آنها روی داده بود. مردم تقیف مشرک و بت‌پرست بودند و بتخانه معروف لات به آنان تعلق داشت. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در ماه شوال سال هشتم هجری قمری پس از فتح مکه به جنگ قبیله هوازن و تقیف رفت و در منطقه حنین جنگ سختی با آنان کرد که به شکست آن دو قبیله منتهی شد.

۳. سوره توبه، آیه ۹۷.

۴. سوره فتح، آیه ۱۰.

۵. کنز الفوائد، ج ۱، ص ۲۹۷؛ «بَرَزَ الْإِيمَانُ كُلَّهُ إِلَى الشَّرِكِ كُلِّهِ». إقبال الأعمال (ط - القدیة)، ج ۱، ص ۴۶۷؛ «لَضَرْبُهُ عَلَى يَوْمِ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ النَّعْلَيْنِ».

فتح مقید نیست، نه فتح مُبین است و نه فتح قریب، بلکه فتح مطلق است ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ * وَرَأَيْتَ

النَّاسَ﴾ - سرانجام وارد این سرزمین مکه شدند، اینها را می‌گویند فتح! گاهی ممکن است با قرینه برخی از

پیروزی‌ها را فتح بگویند، ولی فتح این است که انسان گشایش داشته باشد و وارد منطقه‌ای بشود.

صلح حدیبیه یکی از آیات الهی و زمینه‌ساز فتوح دیگر

فرمود: ﴿فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ﴾؛ یک علامت پیروزی باشد، برای

اینکه ﴿كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةُ كَثِيرَةٍ﴾ آیه حق است! در همه موارد شما گروه کمی بودید، آنها مسلح بودند و

زیاد بودند ما شما را پیروز کردیم و شما را به راه راست هدایت می‌کنیم تا آنهایی که مشکل علمی دارند معرفت

پیدا کنند و آنهایی که مشکل عملی دارند اقدام بکنند؛ آنهایی که نه مشکل علمی دارند و نه مشکل عملی دارند

ادامه بدهند و تتمیم بشود، این می‌شود هدایت جامع نسبت به همه و فتح‌های دیگری که ﴿وَ أُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا

عَلَيْهَا﴾؛ فکرش را هم نمی‌کردید ما بعد دادیم. در جریان فتح مکه هیچ وقت شما فکر نمی‌کردید! در مدینه شما

وامدار این سرمایه‌داران یهودی بودید! در این سوره مبارکه «حشر» که در پیش است و به خواست خدا می‌آید،

می‌فرماید ما کاری کردیم که نه شما فکر می‌کردید و نه دشمنانتان فکر می‌کردند! شما وضع مالیتان در مدینه که

روشن بود، صدقه بخور بودید یا کارگر بودید یا مزدور بودید یا وام می‌گرفتید، ثروت در دست همین سرمایه‌داران

یهود بود که اینها در قلعه زندگی می‌کردند، اگر در اطراف مدینه کاخی بود برای اینها بود و در مدینه اگر کوخی

بود متعلق به شما بود. در اوّل سوره مبارکه «حشر» دارد: ﴿هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ

دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ﴾؛ نه آنها فکر می‌کردند فرار

می‌کنند و نه شما! انقلاب اسلامی هم همین‌طور بود! آنها تا دندان مسلح بودند و بر همه ارگان‌ها سلطه داشتند، اینها

هم دستشان خالی بود؛ فرمود نه دوست خیال می‌کرد که پیروز می‌شود و نه دشمن خیال می‌کرد که فرار می‌کند!

﴿مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا﴾، یک؛ ﴿وَوَظَنُوا أَنَّهُمْ مَانِعُهُمْ خُصُومُهُمْ مِنَ اللَّهِ﴾، دو؛ هم آنها فکر می‌کردند ماندنی هستند و هم شما فکر می‌کردید که رفتنی هستید! دیدید به آسانی ﴿أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ﴾. فرمود جنگ‌ها، پیروزی‌ها، غنیمت‌ها و خیلی از چیزهاست که اصلاً به فکرتان نمی‌آمد و همین‌طور هم شد که نمونه آن را شما در انقلاب اسلامی دیدید.

اخبار قرآن از شکست مشرکان در صورت پذیرفتن صلح

﴿وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا﴾، بعد می‌فرماید که ﴿وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَذْهَانَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا﴾، ما البته به وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفتیم که صلح را بپذیرد؛ ولی اگر اینها جنگ می‌کردند شکست می‌خوردند! این ﴿كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ﴾ هست، با این حال بخش وسیعی ﴿أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۷ هست، یک؛ ﴿قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ﴾ هست، دو؛ نظیر جنگ‌های دیگر است، سه. در جنگ بدر مگر جمعیت آنها بیشتر نبود؟ مگر آنها مسلح نبودند؟ مگر آنها جنگ‌دیده نبودند؟ مگر آنها به سربازان خودشان گوشت شتر نمی‌دادند؟ مگر شما به سربازانتان خرما نمی‌دادید؟ مگر چوب‌دستی نداشتید؟ جمعیت شما هم کمتر بود، چطور شد که پیروز شدید؟ همان خداست!

تغییرناپذیری سنت الهی در حفظ دین و شکست مخالفان

در بخش‌هایی فرمود سنت ما تغییر نمی‌کند! ما دینمان را حفظ می‌کنیم، این سنت و سیره الهی تغییرپذیر نیست:

﴿لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾، این را الآن هم می‌گویند! فرمود: ﴿وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾، آنها حتماً فرار می‌کردند! چون نه ولی داشتند و نه نصیر. ولایت و نصرت هم که دو عنصر جداست بخش قبلاً گذشت، ولی آن

۷. سوره فتح، آیه ۴.

است کسی که هیچ کاره است، ولی او کارش را انجام می‌دهد، مثل کودک؛ اما نصرت آن است که انسان یک بخش از کار را خودش انجام می‌دهد و دیگری کمک اوست. به هر حال اینها نه مثل کودک هستند که ولی داشته باشند و نه مثل جوان یا نوجوان هستند که معین و معاون داشته باشند؛ نه ولی دارند و نه نصیر، مخدول خواهند بود و این سنت ماست!

جزء مقدرات الهی بودن شکست دشمنان دین

این را قبلاً هم فرمودند در سوره مبارکه «مجادله» به صورت رسمی اعلام می‌کند، فرمود: ﴿سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾، در آیه ۲۱ سوره مبارکه «مجادله» که به خواست خدا در پیش است این است که فرمود این را ما منظم در قضا و قدر ثبت کردیم: ﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾، این مقدر الهی است! با دین کسی در بیفتد، با مؤمنین کسی در بیفتد آلا و لابد شکست می‌خورد! تمام تلاش و کوشش ما باید این باشد که از قرآن و عترت جدا نشویم «از خارجی هزار به یک جو نمی‌خرند»!^۸ فرمود: ﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي﴾، به هر بهانه‌ای بیگانه بخواد دست بزند شکست خواهد خورد! چند بار در همین سوره‌ای که سخن از فتح مبین و سخن از فتح قریب است ملاحظه فرمودید که مدام می‌گوید: ﴿وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۹ یا ﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^{۱۰} این برای این است که بیگانه از کدام راه می‌خواهد استفاده کند؟! یک باور دینی می‌طلبد که نمونه آن را شما در این دفاع مقدس ملاحظه فرمودید.

شکست دشمنان در جریان حدیبیه نمونه‌ای از تقدیر الهی

۸. از اشعار منتسب به حافظ؛ «از خارجی هزار به یک جو نمی‌خرند» *** گو، کوه تا به کوه منافق سپاه باش».

۹. سوره فتح، آیات ۴ و ۷.

۱۰. سوره فتح، آیه ۱۴.

فرمود در همین جریان «صلح حُدیبیه» شما در مُشت اینها بودید و در سرزمین اینها وارد شدید! شما به قصد عمره آمدید و به قصد جنگ نیامدید؛ اما این خونخواران آماده برای جنگ هستند! ﴿وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبِطْنِ مَكَّةَ﴾؛ شما آمدید در خاک اینها و دم دست اینها هستید، نه پناهگاه دارید و نه سنگر، چون کسی که بخواهد نظامی فکر کند سنگر می‌خواهد، جا می‌خواهد، چادر می‌خواهد، تدارکات و پشتیبانی می‌خواهد، شما با دست خالی آمدید دمِ مرگ، ما جلوی این مرگ را گرفتیم! نماینده هم فرستادید دیدید از حرف‌های آنها بوی جنگ می‌آید! ﴿وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبِطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ﴾؛ شما رفتید در خاک اینها و در چنگ اینها هستید و هیچ چیزی هم ندارید، اگر جنگ بکنید سنگرتان کجاست؟ دفاعتان کجاست؟ اسلحه‌تان کجاست؟ پشتیبانی‌تان کجاست؟ ﴿وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا﴾.

شکست مشرکان مکه پیامد رفتار آنان در صدّ از مسجدالحرام

البته ﴿هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾؛ آنها را هم که ما می‌گوییم، نه اینکه آنها هم آدم‌های خوبی هستند، بلکه اینها کافر هستند، سالیان متمادی این مکه را محاصره کردند «صدّ عن سبیل الله» کردند؛ هم «یصدون انفسهم عن الحق بالانصراف» و هم «یصدون الناس عن الحق بالصرف»؛ هم «یصدون انفسهم بالانصراف» که «ینصرفون عن الحق» و هم «یصدون غیرهم عن الحج و العمره» و مانند آن، مثل آنچه را که الآن انجام می‌دهند! ﴿هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ الْهَدْيِ﴾؛ یعنی شما قربانی همراهمان بردید، قربانی حج باید برود در منا و قربانی عمره را در همان مکه ذبح می‌کنند ﴿وَ الْهَدْيَ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ﴾؛ «معکوف» یعنی «ممنوع»؛ شما این گوسفندهایی که به همراه بردید اینها نگذاشتند شما ببرید در مکه اینها را ذبح و قربانی کنید، جلوی شما را گرفتند که طواف بکنید،

جلوی «هدی» شما را گرفتند که بیاورید در مکه ذبح بشوند. آنجا که دارد ﴿حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ﴾، اگر «هدی» برای حج بود که محل آن مناهست و اگر برای عمره بود که محل آن خود مکه است.

نمونه‌های دیگری از حکمت‌های صلح حدیبیه و نصرت الهی در آن

بعد فرمود مشکل دیگری هم بود، ما درست است که می‌توانستیم شما را یاری کنیم، ولی اگر شما وارد مکه می‌شدید و جنگ می‌شد آن زن‌ها و مردهای باایمان زیر دست شما له می‌شدند، جواب آنها را چه کسی باید می‌داد؟! چندین حکمت را ما اینجا رعایت کردیم؛ هم جنگی نشد و شما کشته ندادی و کشته نشدید و سالم برگشتید، بیعتی امضا کردند از یک طرف، صلح‌نامه‌ای نوشته شده، بنا شد آینده بروید، آینده می‌روید و پیروز هم می‌شوید، از طرفی هم یک عده زن‌ها و مردان مؤمن که قدرت مهاجرت نداشتند، اینها مسلمان‌های ضعیفی بودند که در خود مکه ماندند، اینها زیر دست و پا له می‌شدند! اینها را چه کار می‌کردید؟ خون اینها به عهده چه کسی بود؟ فرمود: ﴿وَلَوْلَا رِجَالُ الْمُؤْمِنُونَ وَنِسَاءُ الْمُؤْمِنَاتِ﴾ که ﴿لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَن تَطَّوُّوهُمْ﴾؛ اینها زیر پایتان له می‌شدند شما که نمی‌شناختید، چون آنها هم که مسلمان بودند خیلی هم که اسلامشان علنی نبود! وقتی لشکری مهاجم به شهری می‌شود و وارد می‌شود، هر کسی از کنار تیغش می‌گذرد می‌کشد! آن وقت ﴿فَتَصِيبُكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةٌ﴾؛ یک شرمندگی و یک گناه نابخشودنی در اثر کشتار بی‌رحمانه زن‌ها و مردهای بیگانه مؤمن مکه، اینها دامن‌گیرتان می‌شد! پس شما باید خدا را شاکر باشید که ما نگذاشتیم این حادثه رخ بدهد، وگرنه شما به غیر علم هم می‌کشتید! ما این کار را کردیم ﴿لِيَدْخُلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ﴾، البته ﴿لَوْ تَزَيَّلُوا﴾؛ اگر مرزها جدا بود، محله اینها جدا بود که مؤمنین و مؤمنات در یک طرف بودند و مشرکین و مشرکات طرف دیگر بودند ﴿لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾!

«و الحمد لله رب العالمين»